

بسم الله الرحمن الرحيم

السلام عليك يا ابا عبدالله، السلام عليكم ورحمة الله و بركاته، السلام على الحسين و على ابن الحسين و اولاد الحسين و اهل بيت الحسين ورحمة الله و بركاته

محتویات

- ۱ اگر بخواهید آن تخصص واقعی را داشته باشید، باید علی (علیه السلام) را در تمام وجودتان پیاده کنید
- ۲ یکی از عظمت خدا این است که هر چه را خلق کند، مثل خودش واحد است
- ۳ اگر فکر ولایت باشی، دعای تو مستجاب می شود
- ۴ تو اصلاً حد نداری. تو می توانی به خدا برسی؛ اما بهشت به کجا می تواند برسد؟
- ۵ اگر یک گناهی کردید، آن گناه پیش شما خیلی بزرگ نباشد، خدا پیش شما بزرگ باشد
- ۶ خدا خیلی رئوف است؛ اما برای علی (علیه السلام) غیور است
- ۷ مؤمن عجب ندارد، تکبر ندارد
- ۸ به تمام آیات قرآن، شیعه، «ذکر الله» است
- ۹ علی (علیه السلام) اسماء خداست؛ بالاتر از اسم خدا است
- ۱۰ کرنشی که من از ابراهیم می کنم، به واسطه ولایتش است
- ۱۱ دعا
- ۱۲ ارجاعات

اگر بخواهید آن تخصص واقعی را داشته باشید، باید علی (علیه السلام) را در تمام وجودتان پیاده کنید

رفقای عزیز، فدای همه تان بشوم، بیابید گوش کنید. ما باید حتی الامکان؛ یعنی آنچه که امکانمان است، دست از آن کار برداریم، یعنی در آن کار، کار کنیم. پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) گفت: خدارحمت کند کسی که محکم کار کند. اگر شما در هر پست و مقامی که هستید، درست کار باشید، همان دعای پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) برای شما بس است. این آقای که الان سنگ بر است، این آقای که مهندس است، این آقای که مهندس برق است، این آقای که مدیر کارخانه است، آن آقا که بنا است، ببین، می فرماید: «هر که درست کار کند» چرا می گوید درست کار باشید؟ درست کار با امر کار می کند. آنوقت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: خدا یک همچین آدمی را رحمت کند. چرا مرتب از این طرف و آن طرف می زنید؟ الحمد لله، شکر رب العالمین، رشد کردید، دیگر نمی گوئید ما به کجا برسیم. عزیز من، شمارسیدی. ماهی توجه ندارد؛ اما وقتی از آب بیرون می افتد، توجه دارد. الان الحمد لله، شکر رب العالمین، رفقای عزیز دیگر نمی گویند ما به کجا برسیم و به کجا نرسیدیم. عزیز من، قربانتان بروم، انشاء الله فدای همه تان بشوم، تو اگر به ولایت رسیدی، به همه جارسیدی. شما همه تان الان به ولایت رسیدید. ببین، امام صادق (علیه السلام) می فرماید: هیچ کس نمی فهمد، مگر جان به اینجایش بیاید، آن وقت می داند ما چه کسی هستیم.

این حرفها که ما می زنیم، هنوز مال کلاس اول است؛ کلاس، خیلی است. انشاء الله امیدوارم در این کلاس کار کنید و تخصص بگیرید؛ تخصص، آن موقعی است که شما را تأیید کنند؛ یعنی بگویند این دوست ماست، این شیعه ماست. الحمد لله شما، حضرت عباسی، همه تان، کوچک و بزرگ، تخصص دارید؛ اما توجه نمی کنید. تو باید از سوادت تخصص بگیری، حالا هم که گرفتی اول زحمت است؛ این آقای دکتر تخصص دارد، باید کار کند، آن آقا در کارخانه تخصص دارد، باید کار بکند، آن آقا در برق تخصص گرفته، باید کار کند، این آقا، تخصص معماری دارد، باید کار بکند. والله، اگر این تخصصها به امر باشد، تأیید است؛ اگر به امر نباشد، تأیید نیست. پس تخصص همین هست. ببین، تأیید اینها ولایت است. ببین، به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) گفت کاری نکردی، مگر علی (علیه السلام) را معرفی کنی، همه کارها را کنار گذاشت. عزیز من، شما هم اگر بخواهید آن تخصص واقعی را داشته باشید، باید علی (علیه السلام) را در تمام وجودتان پیاده کنید؛ تا حتی زبانت بگوید علی، قلبت هم بگوید علی، علی (علیه السلام) که این نیست که همین جور مثل بعضی ها صدای دهانت باشد؛ باید موهای بدنت علی (علیه السلام) بگوید، نفسی که می کشی علی (علیه السلام)

بگویند. والله، اگر به این صورت باشی، با علی (علیه السلام) محشور می‌شوی. الان، شما جداییید؛ اما وصل هستید. عزیز من، بیایید یک قدری توجه کنید. این حرفها که می‌زنم همه‌اش حالا فلسفه است.

یکی از عظمت خدا این است که هر چه را خلق کند، مثل خودش واحد است

من یک پاره‌وقتها در این فکر می‌روم که تقریباً به قول ما از متر یک ذره سر در می‌کردیم؛ به ماه نگاه می‌کنی چهل در چهل است؛ ماه وقتی بخواهد بگیرد یا یک خرده نورش کم باشد نگاه می‌کنی، می‌بینی آن هم چهل در چهل است. حالا این چهل در چهل را تو می‌بینی. اغلب ما ولایت را به این صورت می‌بینیم. ببین، این خورشید چهل در چهل است؛ اما عزیز من، این خورشید از دنیا بزرگتر است. این خورشید را ببین، به همه جا دارد می‌تابد، این را که می‌بینی؛ مثلاً الان مغرب می‌شود و خورشید می‌زند، خورشید سر جایش است؛ کرات می‌گردد؛ یعنی کرات دور خورشید می‌گردد. آقای علم جغرافیا، این علم‌ها که شما دارید، علم جغرافیا؛ یعنی این که بدانی این کرات دارد دور خورشید می‌گردد. خورشید هست، ماه هم همین‌جور است. چرا اینها در کره ماه می‌روند؟ یعنی ماه سر جایش است که می‌روند. اگر به این صورت نباشد، نمی‌تواند بروند. ببین الان خارجی‌ها در کره ماه می‌روند؛ اما شما توجه ندارید. بیشتر ما توجه نداریم. حرفی نیست که این ائمه (علیهم السلام) زنده باشند. عزیز من، شما باید خودتان را فدای ائمه (علیهم السلام) کنید، تسلیم ائمه (علیهم السلام) بشوید، حواستان پیش خارجی‌ها نباشد. والله، روایت داریم حضرت فرمود: در آخرالزمان، به آسمان می‌روند، به کرات می‌روند؛ اما فایده‌ای ندارد. این مردک به اندازه یک شهر خرج کرده، حالا که رفته یک خرده سنگ آورده، این هم به درد نمی‌خورد. حالا می‌خواهم به شما یک قدری از عظمت خدا بگویم، آن وقت اینکه خدا با همه این عظمتش با ولایت چه کار می‌کند را مقداری می‌گویم. (صلوات)

جان من، عزیز من، حالا ببین خدا چه کار کرده که این ماه به این عظمت، خورشید به این عظمت را خلق کرده، حالا خدا هر چیزی را که دارد در اختیار ولایت گذاشته است. نماز دارد قضا می‌شود، می‌گوید: یا رسول الله، (چون که گفتم: آنچه را که هست، امام می‌داند؛ اما باید در اختیار باشد) یا رسول الله، نماز دارد قضا می‌شود. علی جان، خورشید را برگردان. حالا می‌خواهد برگرداند؛ اما یک تعارف هم به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) می‌کند که خورشید را برگردان. فوراً اشاره کرد و خورشید برگشت. حالا که خورشید برگشته است، (خدا نکند منافق باشید، خدا نکند قلبتان یک جوری باشد که ولایت را نپذیرد. حالا مگر می‌پذیرند؟) یک عده‌ای گفتند: نه، ایشان، سحر کرد. مگر علی (علیه السلام) ساحر است؟ چرا؟ آن قبولی ولایت، ولایت را قبول می‌کند، اعجاز را قبول می‌کند، معجزه انبیاء را قبول می‌کند، والله، اگر آن نباشد، قبول نمی‌کند. الان شما باید به خودتان ببالید که این حرفها را قبول می‌کنید. والله، تو نیستی که قبول می‌کنی، قلبت قبول می‌کند. حالا شما وقتی که حسابش را می‌کنی، ببین، خدای تبارک و تعالی چه کار کرده است؟ الان اینها که آسمان می‌روند، یک هوای دیگری دارد. هوا آنها را می‌گیرد و می‌کشد. حالا وقتی بخواهند بروند، یک هوایی است که با خود می‌برند. هم آسمان یک هوایی دارد، هم زمین. این آقایانی که چاه می‌کنند، یک قدری چاه که کنند و رفتند، دستگاه اکسیژن می‌خواهد؛ وگرنه آن چاه‌کن خفه می‌شود، آسمان هم همین‌جور است؛ وقتی رفتی خفه می‌شوی؛ یعنی خدای تبارک و تعالی این کراتی که خلق کرده مال یک موجودات خلق کرده است. ببین، الان شما که در این زمین هستید، هوا نمی‌خواهد؛ حالا اگر آسمان رفتی، هوا می‌خواهد.

حالا من نظرم این است باز از آسمان اول بخواهند آسمان دوم بروند، همین‌سان که تا عرش خدا بروند، هوا می‌خواهند، دوباره آنجا خفه می‌شوند. حالیشان هست دارم چه می‌گویم؟ من فدای یکی بشوم، گفت: از توحید بگو. می‌خواهم یک خرده از توحید بگویم. گفتم: ما باید در اختیار آنها باشیم؛ در مقصد خدا باشیم و در امر اینها. آن درست است. حالا حسابش را بکن، ببین، همه این آسمانها اکسیژن می‌خواهند. یکی از عظمت خدا این است که هر چه را خلق کند، مثل خودش واحد است؛ یعنی این مثل آن نیست، آن مثل آن نیست. از قدیم‌ها انگشت‌نگاری بود، آن موقعی که کوچک بودیم، اینها انگشت‌نگاری می‌کردند، حالا اگر یک میلیون مردم باشند، هیچ‌کدام انگشت‌هایشان یک‌جور نیست. این برفها که می‌آید (شما به آیات رجوع کنید. من دارم این حرفها را روی آیات می‌زنم، من حرف بی‌خودی نمی‌زنم) هرکدام از اینها یک‌جور است؛ اینها وقتی می‌آید، هر کدام مثل یک شش‌گوش است، اصلاً خود شش‌گوش بودن این برفها باز حرف دارد، آنچه که حرف روی ولایت و توحید بزنی، باز یک حرف دیگر دارد، این نیست که الان ما می‌گوییم، حالا چه نتیجه‌ای دارد؟ تو نمی‌فهمی، من نمی‌فهمم، این عظمت خداست. آیا فهمیدی؟ یعنی کسی است که اینها را به وجود می‌آورد، کسی است که اینها را خلق می‌کند، ما باید یک قدری توجه‌مان به توحید باشد. حالا همه این حرفها که من دارم می‌زنم، می‌خواهم نتیجه‌گیری کنم. حالا، ببین خدا چه جور است؟ اصلاً یک عده‌ای از ملائکه هستند، دائم دارند سجده می‌کنند؛ یک عده از

ملائکه هستند، در رکوع هستند، یک عده‌ای از ملائکه هستند، در سجود هستند، یک عده‌ای از ملائکه هستند، دارند با خدا نجوا می‌کنند، یک عده‌ای از ملائکه هستند، دعا به شما می‌کنند. آقا جان من، شما توجه کنید. الان این آقا امام رضا (علیه السلام) این جوری است؛ شما الان که آنجا می‌روید، باید توجه کنید، هم به امام، هم به خدا.

اگر فکر ولایت باشی، دعای تو مستجاب می‌شود

یک آقایی که ایشان فاضل است، (حالا اسمش را نمی‌خواهم بیاورم) سی و پنج سال پیش می‌گفت: «باذن الله، باذن رسوله، ادخل هذا البيت» درست است که امام محتاج خداست؛ اما امام محتاج خلق نیست. خدا یک تسلط خلقی به امام داده است. مگر در خانه ام السلمه نیامد، گفت: علی کجاست؟ گفت: آسمان است. آسمان وزمین ندارد. مؤمن هم [آسمان وزمین] ندارد، مؤمن، نظرش دارد. اصلاً تمام خلقت محتاج ولایت است؛ اما مؤمن هم ممکن است تسلط داشته باشد، تسلط این است که می‌گویم یک قدری در ماوراء کار کنید، یک قدری فکرتان بالا برود. با همه این حرفهایی که دارید می‌زنید، چرا فکر شما سقوط کرده است؟ ما در ولایت، در توحید، سقوط داریم. ما باید از این سقوط یک قدری نجات پیدا بکنیم. کجا نجات پیدا می‌کنی؟ با چشم آن قلبت، تمام این عالم را ببینی؛ زمین را ببینی، آسمان را ببینی، عرش را ببینی، قیامت را ببینی، فرش را ببینی، تمام اینها را ببینی. حالا اگر همه را دیدی، آنوقت یک دفعه می‌گویی: «سبحان ربی العظیم و بحمده» «سبحان الله»، ای خدای منزّه از هر عیبی، از هر حرفی، از هر چیزی. ای خدا، تمام اینها در اختیار توست؛ تا حتی ائمه (علیهم السلام) هم در اختیار توست. الان علی ابن موسی الرضا (علیه السلام) در اختیار خداست؛ اما الان که شما بخواهید آنجا تشریف ببرید، اول باید یک نگاهی به خدا بکنید، این خدا چه کسی است که علی ابن موسی الرضا (علیه السلام) را خلق کرده؟ به این مرد بزرگوار گفتم: مثلاً هزار نفر می‌گویند یا علی ابن موسی الرضا، یک حاجتی داریم، آیا اول امام رضا (علیه السلام) باید برود خدا را ببیند، بعد هم برود رسول را ببیند؟ «ادخل هذا البيت» یعنی خودش یک بیتی است؛ اما این نیست. خدا به علی ابن موسی الرضا (علیه السلام) اختیار داده است؛ اما حالا که به علی ابن موسی الرضا (علیه السلام) اختیار داده، اول توجه علی بن موسی الرضا (علیه السلام) به خداست.

«ببین، من که یک ذراتی از این ولایت دارم، شب که می‌شود، می‌گویم: تمام اینها که به من مراجعه کردند خودت جوابشان را بده، مگر من می‌توانم؟ علی ابن موسی الرضا (علیه السلام) هم همین‌جور است. نه اینکه من مصداق [تعیین] کنم. کسی که نوار من را می‌شنود، باید به این حرفها معرفت داشته باشد، اگر نه من مجرمم. چرا؟ خدا اینجور خواسته است. چرا می‌گوید دعای مؤمن مستجاب است؟ بابا، شما که روایت و حدیث دیدید، مراجعه کردید، چرا می‌گوید مستجاب است؟ چون که آن مؤمن به فکر خودش نیست، به فکر مردم است.»

حالا جان من، قربانتان بروم، علی ابن موسی الرضا (علیه السلام) هم این‌جوری است؛ اول نظرش به خداست. وقتی نظرش به خدا شد، این درست است. حالا شما چطور می‌شود که آدم این‌جوری می‌شود؟ همین‌طوری که گفتم اگر فکر دشمنی با امام باشی، کافر هستی، همین‌طور هم اگر فکر ولایت باشی، دعای تو مستجاب می‌شود. ببین، خود پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) دارد دعا می‌کند، حالا که امیرالمؤمنین (علیه السلام) مریض است و پیش پیامبر می‌آید، می‌گوید: خدایا، به حق علی، علی (علیه السلام) را شفا بده.

«این دعای مؤمن [این‌جوری است]. من یک وقت به شما گفتم، آن آدمی که به حساب این‌جوری است. حالا حضرت زهرا (علیها السلام) فرمود: فلانی، صورتت سوخته است؟ گفت: بله، می‌سوزد. (والله، دکتر گفته بود این ماهیچه‌اش را باید اینقدر اینجا بگذاری و ماساژ بدهی تا این درست بشود.) حالا گفت: بیا حاج حسین بگویند. گفت: حاج حسین، همین‌جور که دعا کردی، دعا کن. گفتم: خدایا، به حق زهرا (علیها السلام)، این خانم را شفا بده، زهرا جان، به حق دخترت زینب (علیها السلام)، زینب جان، به حق مادرت، زهرا (علیها السلام)، شفایش بده. گفت: دعا کن، همین دعا را کردم. او هم گفت: «الهی آمین»،»

شیعه اگر واقعاً دعا کند، آن‌ها باید «الهی آمین» بگویند. شیعه، مستقل نیست؛ باید آنها «الهی آمین» بگویند؛ اما امام مستقل است. توجه دارید چه می‌گویم؟ امام مستقل است؛ اما باز پیامبر احترام می‌کند، باز می‌گوید به حق علی (علیه السلام). حالا گفت: آخر، علی جان، خدا از تو بهتر ندارد که من یک واسطه‌ای ببرم، خود علی را واسطه خودش می‌کند. (صلوات)

خدایا، به حق این علی ابن موسی الرضا (علیه السلام) به حق حضرت زهرا (علیها السلام)، یا زهرا، به حق مادرت، زینب

جان، به حق مادرت، این خانمی که سرطان دارد، خدایا شفایش بده. خدایا دل ما را خوش کن، خدایا دل مادرش را خوش کن، خدایا دل شوهرش را خوش کن.

اما وقتی که فکر می‌کنی، می‌بینی در همه دعاها باز یک صلاح‌هایی است، یک جوهرهایی است که ما نمی‌فهمیم که چه می‌شود. الان این آقا که مثلاً مریض شده، یک وقت می‌بینی که قدرتش را صرف گناه می‌کند. مثلاً چقدر این‌ها قدرت داشتند؟ چه جور قدرتشان را صرف کردند؟ چون که از ولایت خارج شدند. کسی که از ولایت خارج شود، قدرتش را صرف جنایت می‌کند. این اهل تسنن، قدرتشان را صرف جنایت کردند. کسانی که امام حسین (علیه السلام) ما را کشتند، قدرتشان را صرف جنایت کردند. اگر قدرتشان را تسلیم ولایت می‌کردند که به این صورت نبود. قربانتان بروم، ما باید قدرتمان را تسلیم ولایت کنیم، آن وقت ولایت کارساز باشد؛ این درست است. (صلوات)

تو اصلاً حد نداری. تو می‌توانی به خدا برسی؛ اما بهشت به کجا می‌تواند برسد؟

حالا عزیز من، حرف من این است، ببین، این خورشیدی که به همه این دنیا تسلط دارد که هر جا می‌روی، این خورشید است؛ (الان مثلاً آمریکا شب است، چون که کرات یک جوری است که آنجا را تاریک کرده است، آن وقت روز می‌شود، دوباره کرات می‌گردد؛ اما خورشید سر جایش است. آیا متوجه هستی؟) تمام این خلقت باید دور ولایت بگردد. ولایت، آنقدر بزرگ است که همه خلقت باید دور ولایت بگردد. ولایت؛ یعنی این، ولایت؛ یعنی اینقدر عظمت دارد. حالا ما به شما می‌گوییم، بابا، شما هم بیایید با این قد یک متر و نود تایی، تکبر را کم کن، دور ولایت بگرد. کرات و تمام خلقت دور ولایت می‌گردد؛ ما هم می‌گوییم، بابا، بیایید تسلیم ولایت شوید، به تمام کرات وصل شوید. من می‌خواهم شما را به تمام کرات وصل کنم. چرا توجه ندارید؟ نه اینکه خدا شما را بپذیرد، نه اینکه قرآن شما را بپذیرد، نه این که ولایت شما را بپذیرد، کرات شما را بپذیرد که بگوید این هم مثل ما اطاعت می‌کند. چرا جدا می‌شوید؟ چرا از کرات جدا می‌شوید؟ چرا از علی (علیه السلام) جدا می‌شوید؟ چرا از خدا جدا می‌شوید؟ چرا از قرآن جدا می‌شوید؟ موقعی که گناه کنید، جدا می‌شوید. توجه فرمودید، من چه می‌گویم؟ توجه کنید، این حرفها شما را یخ نزنند. قربانتان بروم، فدایتان بشوم، توجه کنید، ما همین‌جور که الان تسلیم هستیم، باید این تسلیمیت را در اختیار امام بگذاریم. حالا متوجه شدید که خدای تبارک و تعالی که تمام این خلقت را تا حتی نباتات، تا حتی ملائکه خلق کرده، شاید الان اینجا صد هزار ملک باشد، معلوم که نیست، ملائکه همه هستند که شیعه‌ها را حفظ کنند، اصلاً خدا آن‌ها را برای شیعه خلق کرده است. چرا از برای شیعه خلق کرده است؟ آن ملائکه از نور ولایت خلق شده‌اند. چرا ملائکه چیز نمی‌خورند؟ خدای تبارک و تعالی یک جوری آن‌ها را خلق کرده؛ آن‌ها مثل بهشت می‌مانند؛ یعنی چطور بهشت این نعمت‌هایش را چیز می‌کند، آن‌ها هم همان هستند. شما الان نگاه به بهشت می‌کنی، خیال می‌کنی که آن‌جا هم یک چهار تا درخت کاشتنند، چهار تا درخت گل پونه کاشتنند، چهار تا درخت سیب کاشتنند، چه کسی کاشته است؟ مگر بهشت جنگل است؟ نه، بابا جان، خدا اراده کرده و درخت طوبی را خلق کرده است. بهشت و این‌ها همه از درخت طوبی خلق شده‌اند. عزیز من، قربانت بروم، کجایی؟ یک بهشتی را که داری می‌بینی، دست دوم است. من می‌خواهم شما دست اول بشوید؛ داد می‌زنم! تو بیا دست اول بشو، چرا دست دوم می‌شوی؟ من امروز به شما باسوادها می‌گویم؛ مگر بهشت مخلوق نیست؟ مگر عرش مخلوق نیست؟ مگر جنات مخلوق نیست؟ خالق است یا مخلوق است؟ حالا یک مرتبه به تو می‌گویم: تو اشرف مخلوقات! بابا جان، من دارم درست می‌گویم، تو درست بشنو، درست بفهم، یک مرتبه می‌گویم: تو اشرف مخلوقات، چرا می‌گویدی اشرف مخلوقات هستی؟ بهشت، رشد ندارد؛ یک حدی دارد، فردوس، یک حدی دارد، جنات، یک حدی دارد، تو اصلاً حد نداری. عزیز من، خدا تو را جوری خلق کرده که حد نداری. تو می‌توانی به خدا برسی؛ اما بهشت به کجا می‌تواند برسد؟ بهشت یک چیزی دارد که خیلی عظمت دارد این است که ندای علی (علیه السلام) می‌دهد، تازنگش را می‌زنید، می‌گوید: علی، علی، علی. بهشتی که این همه سفارش شده است، [برای این است که] ندای علی (علیه السلام) می‌دهد، تو بیا امر علی (علیه السلام) را اطاعت کن، بروی بالاتر بشوی. به تمام آیات قرآن، گفت: برو، گفتم: نه، بهشت را نشان من داد، جنات را نشان من داد، فردوس را نشان من داد، چرا؟ تو وقتی که مؤمن شدی، خدا عظمتش را حالی‌ات می‌کند. ما هنوز مؤمن نیستیم که خدا عظمتش را به ما بفهماند.

«من عقیده‌ام این است اگر مؤمن واقعی بخواهد بهشت برود، [در مقابل] محشور شدن بازهرا (علیها السلام) یا علی (علیه السلام) حیوان است، من حسابش را کردم، دیدم من دارم می‌گویم یک عده‌ای خودشان درست می‌کنند، بُل می‌گیرند، من هم نماز شب می‌کنم، نماز می‌کنم، چیز به مردم می‌دهم، دارم بُل می‌گیرم. حالا تو را چه کار می‌کند؟ حالا تو را می‌آورد، زهرا را هم آنجا می‌گذارد، می‌گوید: این هم بهشت و فردوس برو، مرد باید باشد، بگوید: برو

بشر باید حیوانیت خودش را بفهمد، حیوانیت خودش را حس کند، مگر من بهشت می‌خواهم که آنجا بروم گلابی‌اش را بخورم، حوری‌اش را ببینم؟ به تمام آیات قرآن، من میلیارد حوریه را به کفش زهرا صلح نمی‌کنم. یکی از حرفهایی که من با امام زمان (عج الله فرجه) می‌زنم، می‌گویم: آقا جان، افتخار تو این است کفش زهرا پیش توست، افتخار تو این است که پیراهن حسین (علیه السلام) پیش توست، پیش من نیست! کجا دارید می‌روید؟ چه کار دارید می‌کنید؟ بیا این طرف خط. به تمام آیات قرآن، اگر کفش زهرا را به من بدهند، به بهشت و فردوس صلح می‌کنم. می‌گویم: من این را می‌خواهم بو کنم، چون که بوی زهرا (علیها السلام) به تمام خلقت می‌ارزد، بوی علی ابن موسی الرضا (علیه السلام) به تمام این خلقت می‌ارزد. چرا شما از جو این دنیا پرش نمی‌کنید؟ هنوز ما پابندیم! (صلوات)»

اگر یک گناهی کردید، آن گناه پیش شما خیلی بزرگ نباشد، خدا پیش شما بزرگ باشد

مؤمن باید در عالم یک مقصد داشته باشد، هر دوی اینها یکی هستند؛ خدا و ولایت. هیچ مقصدی در این عالم نداشته باشد. باید جوری باشیم که به آن‌ها برسیم، باید جوری باشیم که ما سنخه آنها شویم. اگر شما سنخه آنها شدید، سنخه تمام عالم شدید. عزیزان من، بیایید در تمام عالم، یک مقصد داشته باشیم؛ مقصد ما، علی (علیه السلام) باشد. چرا دست از علی (علیه السلام) برداشتند؟ چرا دل زهرا (علیها السلام) را شکستند؟ چرا دل خدا را شکستند؟ خدا دل ندارد، مقصد خدا را شکستند، حالا هم می‌گویند: برادر توست! عزیز من! کجا می‌روی؟ تو باید در این عالم قیمت‌گذاری کنی، محک داشته باشی؛ یعنی بزنی، عزیزان من، قربانتان بروم، ببینید من چه دارم می‌گویم، حضرت زهرا (علیها السلام) خودش عصاره تمام خلقت است. به حضرت عباس، اگر زهرا (علیها السلام) گریه کرد، تمام آسمان و زمین و لوح و قلم و درخت و اشیاء و ریگ و بیابان و آنچه که زیر آسمان‌ها است، گریه کرد، خود آسمان گریه کرده، مگر نمی‌گوید که برای امام حسین (علیه السلام) گریه کرد؟ چرا؟ به قدس ولایت، جسارت شد. همین‌جور که امام زمان (عج الله فرجه) می‌گوید جسارت شد، همین‌جور هم این‌ها به قدس ولایت، جسارت کردند. حالا علی (علیه السلام) گریه می‌کند، زهرا (علیه السلام) می‌آید اشکهایش را پاک می‌کند. می‌گوید: پدرم گفت مظلومی را نوازش کنی [خدا خوشش می‌آید]. چرا علی (علیه السلام) مظلوم است؟ علی (علیه السلام) تا زمانی که «فرت ورب الکعبه» نگفته بود، مظلوم بود؛ اما زهرا جان، بشارت به تو می‌دهم، وقتی که عزیز تو را، ولایت را، ضربه زدند، گفت: «فرت ورب الکعبه»، میلیارد نجات پیدا کردند، علی (علیه السلام) از غریبی در آمد، اما آن‌ها غریبند که به علی (علیه السلام) ظلم کردند.

عزیز من، قربانتان بروم، حالا هم همین هست، دوباره تکرار می‌کنم، تا توان دارید، دنبال خلق نرید. درباره آخرالزمان، خدا حرفهایی زده، پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) حرفهایی زده، گفت: به خیر و شر مردم شرکت نکنید؛ خیرشان شر است. قربانتان بروم، فدایتان بشوم، بیایید با علی (علیه السلام) نجوا کنید، بیایید با زهرا (علیها السلام) نجوا کنید، بیایید با قرآن نجوا کنید، از کجا نجوا می‌کنی؟ امر آن را اطاعت کن، شما اگر بخواهید به جایی برسید، باید با امر نجوا کنید. اگر علی (علیه السلام) گفتید، باید بدانید دارید یک کرات را صدا می‌زنید، اگر علی ابن موسی الرضا (علیه السلام) گفتید، باید بدانید که یک کرات تماماً در اختیار علی ابن موسی الرضا (علیه السلام) است. اگر خدا گفتید، ببین، علی ابن موسی الرضا (علیه السلام)، دوازده امام (علیهم السلام)، در اختیار خدا هستند. اینکه می‌گویی: «السلام علیک یا علی ابن موسی الرضا» چه می‌گویی؟ حالا خدا نکند ما جدا شویم، وقتی گناه کردی جدا می‌شوی. جوانان عزیز، قربانتان بروم، [اگر گناه کردی،] باز هم توبه کن، وصل می‌شوی. اگر یک گناهی کردید، آن گناه پیش شما خیلی بزرگ نباشد، خدا پیش شما بزرگ باشد، فوری توبه کنید، شما فوراً باز به کُر اتصال می‌شوید. چرا؟ تو خودت کُر هستی. اصلاً، شیعه خودش کُر است؛ اما چطور کُر است؟ چون به کُر اتصال است. شیعه نمی‌تواند دست نجس در این بزند، از کُر جدا می‌شود. چرا؟ نجاست دنیا، گناه است، تا نجس می‌شوی، فوراً عظمت خدا را ببین. [می‌گوید:] من فلان کار را کردم، نمی‌دانم خدا من را می‌آمرزد یا نه؟! خدا همه چیز به تو داده، به غیر عقل! چرا تو را نمی‌آمرزد؟ چرا دارد به تو می‌گوید «ادعونی»؟! حالا ببین، من یک کمی عظمت خدا را به شما گفتم. عزیزان من، قربانتان بروم، ببین، من دارم چه به شما می‌گویم؟

خدا خیلی رؤوف است؛ اما برای علی (علیه السلام) غیور است

«خدا شاه آبادی را تأیید کند، می‌گفت: ما چندین سال پیش امیرالمؤمنین (علیه السلام) بودیم، (آن‌ها یعنی از مجاهد‌های اول هستند) بیرون آمدیم، ناراحت بودیم. گفت: وقتی پیش شما آمدیم، دیدیم ما پیش علی (علیه السلام)

بودیم؛ اما علی (علیه السلام) را نمی‌شناختیم، علی (علیه السلام) را خلق حساب می‌کردیم. گفت: الحمد لله که ما از کنار قبر علی امیرالمؤمنین (علیه السلام) آمدیم به تو خوردیم، حالا علی‌شناس شدیم. حالا یک علی (علیه السلام) که می‌گویی، خدا ملک برای تو خلق می‌کند، «استغفر الله» می‌گوید. تو کنار قبر علی (علیه السلام)، علی (علیه السلام) را شناسی، چه فایده‌ای دارد؟»

مگر هفده، هجده سال پیش چهار امام نبودند و اهل آتش شدند؟ ما باید این‌ها را بشناسیم. عقیده من این است که شناسایی اینها [این است که] باید با ادب علی بگویی، وقتی می‌خواهی علی بگویی، ببین، باید به یک ماوراء باید بگویی علی، آنقدر علی (علیه السلام) قیمت دارد که خدا، یک ماوراء را کنار می‌گذارد! [می‌گوید]: به عزت و جلالم، اگر ثواب انس و جن کنی، علی (علیه السلام) را دوست نداشته باشی، تو را کنار می‌گذارم. مگر کنار گذاشتن عبادت شوخی است؟ خدا خیلی رثوف است؛ اما برای علی (علیه السلام) غیور است؛ همه را می‌سوزاند. چرا؟ ولایت، مقصدش است. تو با مقصد خدا طرف هستی. تو مقصد خدا را کنار گذاشتی، آیا می‌دانی که چه گناهی کردی؟ اما اگر علی (علیه السلام) را بپذیری، خدا هم تو را می‌پذیرد. این گناهان چیزی نیست. یک دفعه گفتم، حالا روی مناسبت می‌گویم: گناه کبیره، گناه بی‌ولایتی است. عزیزان من، برو بگیر دیگر بخواب. تو کجایی؟ اصلاً چه هستی؟ تو اشرف مخلوقات، اینقدر خودت را اذیت نکن! خسته‌ای بگیر بخواب. من که می‌بینی نماز شب می‌خوانم، من یک بیکاره مملکت هستم.

مؤمن عجب ندارد، تکبر ندارد

اصلاً تو خودت نمازی، اصلاً تو خودت رکوعی، اصلاً تو خودت سجودی، اصلاً خودت زیارتی، اصلاً خودت عبادتی؛ اما باید تسلیم ولایت باشی، چه داری می‌گویی؟ کجایی؟ چرا خودت رکوع هستی؟ چرا خودت سجود هستی؟ تو الان اینجا که هستی به فکر مستضعف هستی، به فکر مردم هستی، به فکر این هستی که یکی را نجات بدهی. اصلاً بشر به جایی می‌رسد که خودش ریسمان حبل‌المتین می‌شود، (امروز دارم یک حرفهای بالا برای شما می‌زنم، ثابت هم می‌کنم) چرا؟ می‌گوید: ریسمان حبل‌المتین؛ یعنی به دوازده امام، چهارده معصوم چنگ بزنی؛ خوب، تو اگر وقتی به دوازده امام، چهارده معصوم (علیهم السلام)، چنگ بزنی، مگر دست تو به آن نیست؟ آن وقت صادرات هم امر آن‌ها می‌شود پس تو خودت ریسمان می‌شوی. توجه کنید من امروز دارم چه می‌گویم؟ خیلی نمی‌خواهد این طرف و آن طرف بزیند. عبادتی نشوید؛ اطاعتی بشوید. الان برای چه شما اینجا آمدید؟ چرا می‌گفت اسم من را بنویس، اسم من را بنویس؟ من از این حرفها کیف می‌کردم. گفتم: خدایا، یا امام زمان، ای خدا، این‌ها محض تو و محض علی ابن موسی الرضا (علیه السلام) می‌آیند، یک چیز هم به من بده، این‌ها محض من هم دارند می‌آیند؛ نه محض من، حرف من که نیست، من را باید سینه دیوار زد، محض این حرفها دارند می‌آیند. خوب، شما به وحی اتصال هستید، به ولایت اتصال هستید. حالی‌تان بشود من دارم چه می‌گویم، داد بزنی؟ بابا جان من، تو هدایت هستی، تو اصلاً مکهای، تو منا هستی، تو خانه خدایی، تو حرم امام حسین (علیه السلام) هستی، چرا قدرانی نمی‌کنی؟ چرا شکرانه نمی‌کنی؟ مگر حرم چه چیزی است؟ مگر خانه خدا چه چیزی است؟ جماد است؛ کمال نیست. ولایت کمال است. تو الان ولایت داری، کمال هستی، آن جماد است. من نمی‌خواهم به خانه جسارت کنم، بفهمید حرف من چه چیزی است. چرا می‌گوید اگر به یک مؤمن توهین کنی، خانه من را خراب کردی؟ پس خانه جماد است، تو کمالی؛ اما کمالت این است که اتصال به علی (علیه السلام) باشی، کمال تو این است که اتصال به علی ابن موسی الرضا (علیه السلام) باشی، کمالت این است اتصال به زهرا (علیها السلام) باشی، بیایی زهرا (علیها السلام) را یاری کنی، بیایی پهلوشکسته را یاری کنی، بیایی محسن سقطشده را یاری کنی، بیایی سیلی‌خورده را یاری کنی. یاری این است که ما همسر عزیزش را به ولی الله الاعظم قبول کنیم. آن جسارت‌ها را نینیم، آن عظمت ولایت را بینیم. آن مثل یک قرآنی است که زیر دست و پای الاغها پاره شده است. ولایت اینطوری شد، پر پر شد. خدا لعنت کند آن کسی را که پر پر کرد؛ آن عمر است و ابابکر. توجه می‌کنید من چه می‌گویم؟ (صلوات)

شما را عجب نگیرد، تکبر نگیرد. مؤمن عجب ندارد، تکبر ندارد؛ می‌بیند این‌ها که دارد، او داده است. چرا امیرالمؤمنین (علیه السلام) اینقدر خاضع و خاشع است؟ یک قدرت تمام خلقت، چرا اینقدر در مقابل خدا خاضع و خاشع است؟ بروید مناجات‌نامه علی را بخوانید، ببین چه دارد می‌گوید؟ می‌بیند خدا به او داده است. تو هم باید سنخه علی (علیه السلام) بشوی. حالا که این حرفها را به شما زدم، باید تواضع شما بیشتر باشد، شکر شما بیشتر باشد، بدانی او به تو داده است؛ آنوقت سنخه ولایت می‌شوی. من دلم می‌خواهد، کوچک و بزرگ شما، همه سنخه ولایت شوید؛ یعنی همیشه در مقابل خدا و ولایت سر به زیر باشید. اگر در مقابل ولایت سر به زیر هستی، به جایی دیگری نگاه نمی‌کنی، به غیر امر نگاه نمی‌کنی؛ تو خودت امر هستی، خودت توی امر هستی، بی‌امری نمی‌کنی. (صلوات)

پس بنا شد که با آن چشم ولایتان، این عالم را ببینید، با عقیده‌تان، بهشت را ببینید، جنات را ببینید، جهنم را ببینید، همه را ببینید، آنوقت یک عظمتی برای آنها قائل شوید؛ یعنی بهشت چقدر عظمت دارد، قیامت چقدر عظمت دارد، جنات چقدر عظمت دارد، آسمان چقدر عظمت دارد، دریا چه عظمتی دارد، این دریا اگر نباشد، تمام دنیا خشک می‌شود، اگر آسمان رحمتش را نازل نکند، همه خشک می‌شوند؛ اما هر دانه بارانی به امر خداست، حالا حسابش را بکن، امام صادق (علیه السلام) می‌گوید: واللّه، اگر علی (علیه السلام) نباشد، امام زمان (عج الله فرجه) نباشد، زمین همه اهلش را فرو می‌برد؛ یعنی هیچ قیمتی ندارد. چرا خدا دارد این جوری حرف می‌زند؟ آیا فهمیدید؟ نه، نفهمیدید؛ یعنی ارزش تمام این خلقت، به واسطه حجت خداست. حالا تو باید مواظب حجت خدا باشی. حالا یک دفعه خدا می‌گوید: همه اینها را برای تو خلق کردم. امام شناسی؛ یعنی این، نه این امام شناسی که مادرهایمان به ما گفتند. عزیز من، امام شناسی یعنی این؛ یک خلقتی را ببینید، خدا یک خلقتی را در مقابل امیرالمؤمنین (علیه السلام) کادو می‌کند. مگر علی (علیه السلام) شناختن این است که ما داریم می‌گوییم، مگر حسین (علیه السلام) شناختن، علی ابن موسی الرضا (علیه السلام) شناختن این جور است؟ ادب داشته باش، با ادب باش. ادب این است که من دارم می‌گویم، البته زحمت کشیدید، خرج می‌کنید، خدا به شما عوض بدهد، امیدوارم که خدا شما را میزبان امام زمان (عج الله فرجه) قرار دهد، میزبان امام حسین (علیه السلام) قرار دهد، انشاءالله امیدوارم خدا از همه‌تان قبول کند؛ اما شما ببینید حرف من چه چیزی است؟ حرف من، حرف دیگری است، حرف من چیز دیگری است که تمام این کارها که می‌کنید، شرافت شما برای این است که علی (علیه السلام) را قبول کردید، زهرا (علیها السلام) را قبول کردید، حسین (علیها السلام) را قبول کردید. حالا اگر آنها را قبول کردید، میزبان آنها می‌شوید. یک نفر می‌گوید: من کارهای نیستم. می‌گویم عین همین که می‌گویی من کارهای نیستم، باید از وجودت بگویی من کارهای نیستم، آن وجود تو باید بگوید من کارهای نیستم، نه زبانت؛ البته زبان خوب است، نمی‌گویم نگو، اما وجود تو باید تسلیم باشد. توجه می‌کنید یا نه؟ (صلوات)

به تمام آیات قرآن، شیعه، «ذکر الله» است

اگر ولایت شما کامل شود، آنچه که خدا خلقت کرده، به شما تواضع می‌کند، ریگ هم تواضع می‌کند، درخت هم تواضع می‌کند، دیوار هم تواضع می‌کند. عزیز من، بیایید ببینید من امروز دارم چه می‌گویم. چه احترامی از مردم می‌خواهی؟ چرا من احترامی از کسی نمی‌خواهم؟ من تواضع خلقتی می‌خواهم، تو چه کسی هستی؟ تو یک واسطه‌ای. بابا جان، نمی‌خواهم شما را بی‌ارزش کنم، دلم می‌خواهد امشب، یک خرده به حرف‌های من فکر کنید، اصلاً خود ارزش تو مال ولایت است. مگر همه عالم تسلیم «ولی» نیست؟ حالا همه عالم که تسلیم «ولی» است، عالم تسلیم خداست. خدا گفته، من آدمم رفتم اینجا پیش علی ابن موسی الرضا (علیه السلام) گفتم: خدا گفته من اینجا بیایم، من می‌آیم. پس تو باید اول امر خدا را ببینی، بعد زیارت بروی. چه داری می‌گویی؟ خود پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در آن قضیه نجران واسطه برد، گفت: این‌ها واسطه‌اند. بی‌احترامی می‌شود یا حرف، کمال است؟ بی‌احترامی نیست، تو توجه نداری من چه می‌گویم؟ ما تواضع به امر خدا می‌کنیم، امام، امر خداست، ما تواضع می‌کنیم. اگر من ولایت، ولایت، می‌گویم؛ حالا امروز خدا، خدا می‌گویم. ولایت، امر خداست که ما تواضع می‌کنیم. اما خدا دستوراتی فرموده که اگر امر من را اطاعت کنی، تا بگویی خدا، خدا بگوید لبیک. خدا به امرش لبیک می‌گوید. امرش علی ابن ابوطالب (علیه السلام) است، امرش امام زمان (عج الله فرجه) است، امرش حالا علی ابن موسی الرضا (علیه السلام) است. چرا گردن‌های خوار را زد؟ حالا به امیرالمؤمنین (علیه السلام) می‌گویند اینها نمازخوان هستند، اینجایشان باد کرده، سر کاسه زانوهایشان را می‌بریدند، اینها در زمین‌های خشن می‌رفتند. اصلاً حق ندارد تو زمین خشن برود. مرتیکه‌های خر!! مگر خدا پیشانی باد کرده می‌خواهد؟ خدا، علی (علیه السلام) می‌خواهد. یک عده‌ای اینجا مقدس شدند، عبادت می‌کنند، مگر خدا محتاج است؟ این است که من می‌گویم مقدس نشوید، تو خدا را محتاج می‌دانی؛ اینجا نماز کنم، اینجا فلان کنم، اصلاً حرف آدم را نمی‌فهمد، دایم دارد ذکر می‌گوید، ذکر من هستم، لامذهب! ببین من چه می‌گویم! علی (علیه السلام)، «ذکر الله» است. واللّه، شیعه هم «ذکر الله» است، به ولایت اتصال است. من آخر، پیش اینها رفته‌ام، مرتب «سبحان، سبحان» می‌گوید. آخر، تو بابا ببین ایده من چیست؟ من چه چیزی می‌گویم؟ حالا چقدر هم باید برای بعضی از اینها اجازه بگیری تا بروی خدمت تاپاله! (صلوات)

علی (علیه السلام) اسماء خداست؛ بالاتر از اسم خدا است

امیرالمؤمنین (علیه السلام) می‌گوید: «انا ذکر الله» به تمام آیات قرآن، شیعه، «ذکر الله» است. چرا ابراهیم، «سلام

اللَّهُ عليه» شد؟ «سلام الله عليه» را به شیعه می‌گویند، به تو هم گفته است. آیا می‌فهمی یا نه؟ آن را افشاء کرد که تو بفهمی. مگر آیه برای تو نازل نشده؛ اما برای ابراهیم شده؟ چرا می‌گویند اگر علی را نخواهی، هفتاد پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) باشد همه آنها را می‌سوزانم؟ پس این ابراهیم اگر به کمال رسید، به واسطه قبولی علی (علیه السلام) رسید، به واسطه کرنش در ولایت رسید، آن کارها که می‌کرد کرنش شد. گفت: کاری نکردی خانه خدا را ساختی. رفت یک کاری بکند که امر ولایت باشد. امر ولایت، سخاوت است. امر ولایت، دست‌گیری از مردم است. حالا چه چیزی داری می‌گویی؟ حالا خدا می‌خواهد او را امتحان کند، می‌گوید: «سبوح قدوس، ربنا ورب الملائكة و الروح» گفت: ثلث گوسفندهایم برای تو، یک دفعه دیگر هم گفت، چوبش را زمین انداخت، گفت: من تسلیم تو هستم، من بنده تو هستم. آیا ابراهیم بنده آن فرد شد؟ نه، بنده ندای خدا شد. توجه می‌کنید؟ ندای خدا، علی (علیه السلام) است، ندای خدا، حسن (علیه السلام) است، ندای خدا، زهرا (علیها السلام) است، تو بالاتر از ابراهیم هستی. ابراهیم تازه آمد و به شیعه اتصال شد، حالا نسخه تو شد. حالا قرآن هم نازل شد، چرا قرآن، زودتر نازل نشد؟ چرا زودتر ابراهیم «سلام الله علیه» نشد؟ ابراهیم، جزء همان پیامبرها بود، چرا توجه ندارید؟ بعضی‌ها یک حرفی می‌زنند، هنوز هم یک رشته شما در آن است، بیایید بیرون. تمام کمال ابراهیم مال این است که تسلیم «سبوح قدوس، ربنا ورب الملائكة و الروح» شد. حالا این حرفی که می‌زند و می‌گوید من تسلیم تو هستم، تسلیم اسم خدا شد؛ اما علی (علیه السلام) اسماء خداست؛ بالاتر از اسم است. شیعه، اسماء خدا را قبول دارد، ابراهیم پایین‌تر است. هر طور می‌خواهد بشود، هر که حرف دارد بزند.

کرنشی که من از ابراهیم می‌کنم، به واسطه ولایتش است

عزیز من، باید نظر ولایت تو مافوق تمام انبیاء باشد؛ آن وقت درست است. هنوز نظر ولایت تو کوتاه است؛ هنوز انبیاء را می‌بینی. باید نظر ولایت، از انبیاء بالاتر باشد. چرا؟ اینقدر ولایت بالاست که می‌گویند: اگر این را قبول نداشته باشی، تو را می‌سوزانم. خدا، نه عبادت می‌خواهد، نه انبیاء را می‌خواهد، به غیر پیامبر آخرالزمان. خدا، علی (علیه السلام) می‌خواهد، خدا، اطاعت علی (علیه السلام) می‌خواهد، خدا، ولایت می‌خواهد، خدا، زهرا (علیها السلام) را می‌خواهد. ای بشر، کجایی؟ کجا فکر تو می‌رود؟ بیا فکر اینجا کار کند. این‌ها چه کسی هستند؟ تمام کمال انبیاء به واسطه علی (علیه السلام) است، به واسطه حجت خدا، ولی الله الاعظم، امام زمان (عج الله فرجه) است. انبیاء، در مقابل ولایت خنگ هستند. باید به او برسد. کجا این و آن می‌کنی؟ آرام بگیر، آن هم مثل تو است، تازه تو بالاتر از او هستی. شیعه‌ای که از امتحان دربیاید، بالاتر است. بین، شاه عبدالعظیم حسنی، بین، سلمان، از اینها هست. عزیز من، تو بالاتر از انبیاء هستی. چرا؟ شیعه، وصل به ولایت است. به شیعه رسیده است؛ اما باید به انبیاء برسد. خود ابراهیم هم باید خواب ببیند، می‌ترسم پایین‌تر بیآورم، شما بگویید جسارت شد، اگر نه باز هم پایین‌تر می‌آوردم که دیگر یک خری نگوید ابراهیم حجت خداست، جلوی دهنش را بگیرد، تمام حرفهایم که دارم با ابراهیم اینجور می‌کنم، می‌خواهم جلوی دهان این‌ها را بگیرم. (صلوات) تا این که خلق را حجت خدا نکند. ابراهیم، بیچاره است، ابراهیم، مضطر است؛ اما آیا علی (علیه السلام) مضطر است؟ خدا تمام خلقت را در مقابل ولایت یک کادو کرده است. مرتیکه، کجا می‌گویی این حجت خداست؟ جلوی دهنش را بگیر! ابراهیم، خیلی محترم است، ابراهیم، «سلام الله علیه» است. ما باید ابراهیم را کرنش کنیم؛ اما کرنشی که من از ابراهیم می‌کنم، به واسطه ولایتش است. ما انبیاء را قبول داریم، صد و بیست و چهار هزار پیامبر را قبول داریم، دوازده امام (علیهم السلام) را قبول داریم؛ اما قبولی مثل این است که من تو را قبول دارم. مگر من تسلیم تو هستم؟ اما اگر در آن زمان بود، تسلیمش بودم. اما در این زمان، ما باید تسلیم ولایت باشیم، تسلیم وجود مبارک امام زمان (عج الله فرجه) باشیم (صلوات)

خانم‌های عزیز، اگر بخواهید شما به جایی برسید، باید تسلیم زهرا (علیها السلام) باشید، تو تسلیم مُد هستی، چرا تسلیم مُد هستی؟ با مد هم محشور می‌شوی، تو باید بیایی تسلیم ولایت شوی تا با ولایت محشور شوی. خانم‌های عزیز، بیایید تسلیم زهرا (علیها السلام) بشوید، که با زهرا (علیها السلام) محشور شوید. مگر نمی‌گویند هر کسی هر قومی را بخواهد، با آن قوم محشور می‌شود؟ مگر حضرت سجاد (علیه السلام) نمی‌گویند هر کس را دوست داری با او محشور می‌شوی؟ زمان را دوست نداشته باشید، کمال را دوست داشته باشید؛ کمال، ولایت است، با ولایت هم محشور می‌شوی (صلوات)

دعا

خدایا، یک گوش شنوا به ما بده

خدایا، در گوش ما را باز کن

خدایا، گوش ما را به قلب ما اتصال کن

خدایا، این روح و جان ما تسلیم ولایت باشد

خدایا، ولایت را در جان و گوشت ما نفوذ کند، تمام هیكل ما، موهای بدن ما علی (علیه السلام) بگوید، عقیده ما علی (علیه السلام) بگوید، نفس ما علی (علیه السلام) بگوید، رفتار ما، علی (علیه السلام) بگوید، بیداری ما، علی (علیه السلام) بگوید، نشستن ما، علی (علیه السلام) بگوید، نفس ما، علی (علیه السلام) بگوید، کار ما، علی (علیه السلام) بگوید، رفتار ما، علی (علیه السلام) بگوید، با علی (علیه السلام) محشور بشویم (صلوات)

یا علی

ارجاعات

1. ↑ (سوره غافر، آیه 60)